امام خمینی (ره) و فساد حکومت پهلوی

پیوند نامیمون فساد فرهنگی، مالی و سیاسی

■ سیدمرتضی‌حسینی ■

انقلاب اسلامی ایران رویدادی بود که بر پایه تخریب نظامی فرسوده، ناکارآمد و ناهمخوان با مولفه‌های فرهنگی مردم ایران شکل گرفت. این پدیده دوران‌ساز، سپس سامانه‌ای بدیع اما مبتنی بر خواسته اکثریت جامعه انقلابی را بنیان نهاد و جایگزین نظم پیشـین کرد؛ سامانه‌ای که ماهیت خود را برافکندن طرحی نو در عرصه‌های گوناگون زیست ایرانیـان قرار داده بود. در این میـان جایگاه رهبری امام خمینی به عنوان شخصیتی فرهمند و ضدسازش، آگاه به زمانه و از همه مهم‌تر مرجع و دین‌شناسی مسلط، غیرقابل انکار اسـت. پس از اینکه تـلاش امام برای هدایت دولت وقت در مسیر عمل به قانون اساسی و حفظ شؤون دینی در سال ۱۳۴۱ و در جریان نامه‌نگاری با محمدرضا پهلوی و اسدالله علم با بی‌اعتنایی حکومت روبه‌رو شد، ایشان به گونه‌ای همزمان، رویه اعتراض به وضع نامطلوب موجود و ترسـیم وضع مطلوب را در دستور کار خویش قرار دادند. این فرآیند با تبعید ایشان به ترکیه و سپس عراق و آغاز جدی نهضت اسلامی از اواخر دهه ۱۳۴۰ قوت بیشتری گرفت. در این میان، تبیین فساد، ناکارآمدی و وابستگی رژیم پهلوی و آگاهی‌بخشی به توده‌های مردم و نخبگان جایگاه ویژه‌ای داشـت. همین جرقه‌های روشنگر درباره عمق و گستره فساد پهلوی بود که توانست آتش انقلاب را شعله‌ور کند و حتی پس از کامیابی در زمستان ۱۳۵۷ نیز گرمای آن را حفظ کند. گفتارهای رهبر کبیر انقلاب درباره فساد عملکرد نظام پهلوی و تلاش سیاستگذاران آن رژیم برای تحمیل آموزه‌های غیردینی به جامعه ایران که مبتنی بر دیدگاه منتقدانه ایشـان بود، قابل تأمل است. در ادامه برشی از این دیدگاه‌ها و گفتارها را بررسی خواهیم کرد.

■ **«رهبر» به مثابه افشاگر فساد و انسجام‌بخش مبارزه**

در انقـلاب ایران، مذهب به مثابه ایدئولوژی فعال‌کننده و تداوم‌بخش، عنصری بنیادین محسـوب می‌شد. امام خمینی با حفظ سمت رهبری انقلاب، مفسر و هدایتگری بود که با آگاهی از عناصر و دقائق بیدارگر این ایدئولوژی، شـور انقلابی مردم را در مسیری درست قرار داد. ایشان با واکاوی فسـاد رژیم پهلـوی در جنبه‌های گوناگون و بویـژه عرصه‌های فرهنگی و اقتصـادی که برای جامعه بیشتر ملموس بود، زمینه را برای خیزش عمومی علیه حکومت پهلوی فراهم کردند. بدین ترتیب امام خمینی، مهم‌ترین کارکرد «رهبری» در انقلاب را که همانا ایجاد یگانگی و سـازماندهی است، بخوبی ایفا کردند، چرا که «رهبران انقلاب، اهداف جنبش را روشن می‌کنند. درباره شیوه برخورد با حکومت تصمیم می‌گیرند. وضع موجود را براساس ایدئولوژی بسیج تحلیل می‌کنند؛ تصویری از جامعه‌ای بهتر ترسیم و هواداران خود را متقاعد می‌کنند جنبش پیـروز خواهد شـد. بدون رهبـری، نارضایتی اجتماعی تنها می‌تواند به شورشی نافرجام بینجامد».

■ **ریشه فساد در کجا بود؟**

امـام خمینـی در سـال‌های مبـارزه همچـون اصلاحگری تیزبین، به دنبال ریشه‌یابی گسترش عفونت فساد در ساختار حکومت بودند و «سلطنت» بدون توجه به مولفه دینی و قانون اساسـی را اسـاس این وضعیت نامطلوب می‌دانستند. از نگاه ایشان این شکل از حکومت می‌توانست زمینه‌ساز فساد در عرصه‌های گوناگون شود: «حکومت اسـلام، سلطنتی هم نیسـت تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری. در حکومت اسلامی، برخلاف رژیم سلطنت و شاهنشاهی و امپراتوری، اثری از کاخ‌های بزرگ، عمارات کذایی، خدم و حشم، دفتر ولیعهد و دیگر لوازم سـلطنت که نصف یا بسیاری بودجه مملکت را از بین می‌برد، نیسـت». سـبک و روش حکومت پهلوی دوم بویژه از نیمـه دوم دهه ۴۰ که با ریخت‌وپاش‌های دربـار و تلاش برای نمایش چهره‌ای پیشـرفته از ایران برای جهانیان همراه بود، همواره مورد انتقاد ایشان قرار داشت. در این سال‌ها زیسـت فرهنگی ایرانیان، تحت تاثیر مدرنیزاسیون بلندپروازانه شاه (که بر بستر افزایش درآمدهـای نفتی مطرح می‌شـد) از آموزه‌های بومی و دینی فاصله می‌گرفت و به سبک زندگی غربی نزدیک می‌شـد. این تغییرات نامطلـوب فرهنگی هم در میان نخبگان و هم توده مردم نمود عینی داشـت. ایشان در زمان تدریس مبحث ولایت فقیه در نجف (سال ۱۳۴۸) به روشـنگری در این زمینه پرداختند: «بسیاری از این مفاسـد از همان هیات حاکمه و خانواده حاکم مستبد و هوسران سرچشـمه می‌گیرد. این حکام هستند که اماکن فساد درست می‌کنند؛ مراکز فحشا و میگساری می‌سازند و موقوفات را صرف ساختن سینما می‌کنند. اگر این تشریفات پرخرج سلطنتی و این ریخت‌وپاش‌ها و اختلاس‌ها نبود، بودجه مملکت کسـر نمی‌آورد تا در برابر آمریکا و انگلیس خاضع شـوند و تقاضای قرض و کمک کنند». افشای پیوند منحوس فساد مالی، اخلاقی و فرهنگی در ساختار حکومت پهلوی، هیچ‌گاه از دستور کار امام خارج نشـد و ایشـان همواره با بیانی صریح و همه‌فهم نسـبت به این موضع واکنش نشان می‌دادند: «میلیون‌هـا تومان پول را از ایران خارج کرده‌اند. آن که مربوط به شاه و مربوط به کسانی که از دار و دسته شاه بود، این خائن‌ها بردند. از نظامی گرفته است تا درباری گرفته تـا وزرا گرفته تا اجزای سـازمان امنیت گرفته؛ همین‌هایی که همه حول و حوش خودش بودند و این ملت را غارت کردند». رهبر کبیر انقلاب اسلامی آذرماه سال ۵۷ در دیدار جمعی از دانشجویان و ایرانیان خارج از کشـور در «نوفل لوشاتو» با بیان مثال‌های دردآور از فقـر و فاقه ملت ایران حتی در شـهر تهران، اینگونه بر زیاده‌خواهی‌های دربار پهلوی تاختند: «برای خواهر این شاه یک ویلایی خریده‌اند به چه قیمت، نوشته بود که ۶ میلیون دلار یعنی سی‌وپنج میلیون تومان. یک همچو ویلایی از پول کی؟... اگر این (شاه) هم برود تا مدت‌های زیاد باید زحمت بکشند که این خرابی‌هایی که این کرده جبران بکنند. با هر زبانی که بتوانند تبلیغ می‌کنند که این را نگهش دارند و نگه داشتن هم برای این است که یک دسته داخلی می‌خواهند از قبل او بخورند. یک دسته ــ بیشـترش هم خارجی‌ها ــ می‌خواهند به توسط او منافع مملکت ما را ببرند و غارت کنند ما را. می‌خواهند؛ بهتر از این کسی نیست که غارت کند». ایشان همچنین «استعماری بودن» برنامه‌های فرهنگی شاه را یکی دیگر از علل مخالفت با سیاسـت‌های رژیـم پهلوی معرفی می‌کنند: «تمـام برنامه‌هایی که اینها درسـت کردند، برنامه‌هـای فرهنگی، برنامه‌های هنری هرچه درسـت کرده‌اند اسـتعماری اسـت. اینها می‌خواهند جوانان ما را یـک جوانانی به بار بیاورند که به درد غربی‌ها بخورد نه به درد مملکت خودشان، اینها می‌خواهند جوانان ما یک عضو فاسدی بشوند.». امام خمینی تضعیف روحیه حقیقت‌جویی، شجاعت و مطالبه‌گری جوانان را از اهداف بلندمدت رژیم پهلوی می‌دانستند. ایشان معتقد بودند حکومت پهلوی در پی آن است تا با ابزارهایی همچون «اعتیـاد به مشـروبات، اعتیاد به هروئیـن و امثال این مخدرات که فکر انسان را می‌گیرد، انسان را از میان تهی می‌کند، مراکز فحشایی که سرتاسر مملکت بود، مراکز فسادی که سرتاسر مملکت بود» قوه فکر و تحلیل را از جوانان گرفته و به نوعی آنها را به فلج فکری مبتلا کند.

■ **فرجام سخن**

در منظومه فکری امام خمینی، فساد رژیم پهلوی چیزی فراتـر از کژی‌های مالی و خیانت در اموال مردم بود. به اعتقاد ایشان، این فساد ریشه در ساختار حکومت پهلوی و ماهیت سلطنتی آن داشت. به عبارت بهتر، همان گونه که امروز بسیاری از کارشناسان اقتصادی از پیامدهای خطرناک فسـاد سیسـتمی برای یک نظام سیاسـی می‌گویند، امام نیز در آن مقطع، فسـاد حاکم بر رژیم پهلوی را از همین جنس می‌دانسـتند؛ فسادی که به شکلی زیرپوستی در همه عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نفوذ کرده بود و با حمایت دربار، اهداف خود را پیش می‌برد. ایشـان همواره بر پیوند نامیمون میان فساد فرهنگی، مالی و سیاسی تاکید داشتند و وابستگی به غرب را تکمیل‌کننده این اتحاد مخرب می‌دانستند. توفیق ایشان در ترجمه پذیرفتنی این لایه‌های پنهان و نیمه‌پنهـان برای عموم مردم و زنهار دادن نخبگان و گروه‌های مرجع باعث شد بتدریج تحلیل‌های پراکنده به آگاهی عمومی و سپس عمل انقلابی بدل شود و تومار خاندان پهلوی را در بهمن ۵۷ در هم پیچد.

منبع: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

تحریف «آتش به اختیار»

امیرحسین حسـینی: بعد از بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار رمضانی دانشـجویان و اسـتفاده از واژه «آتش به اختیار» عده‌ای از «لیبرال‌های وطنی» و «وادادگان سیاسی»، واژه «آتش به اختیار»، را به انحای مختلف و غرض‌ورزانه تفسیر و تحلیل کردند و برای تخطئه ایـن فرمان، در فضای مجازی و رسـانه‌های زنجیـره‌ای خود، اقدام کردند. اما سخن رهبر انقلاب چه بود و چرا تحلیل‌ها به سمت تحریف رفت؟ رهبر فرزانه انقلاب در دیدار برخی دانشجویان فرمودند: وظایف تشکل‌های دانشـجویی، تلاش همه‌جانبه برای غلبه دادن گفتمان انقلاب در دانشگاه است. نگویید دیگر نمی‌شود در دانشگاه کار کرد؛ در دانشگاه خیلی می‌شود کار کرد. همه هسته‌های فکری و فرهنگی و عملی و جهادی هرکدام کار کنند؛ مستقل؛ آتش به اختیار باشند. البته قرارگاه مرکزی دستور می‌دهد اما چنانکه قرارگاه مرکزی اختلال دارد، شـما افسـران جنگ نرم، آنجا آتش به اختیارید. گاهی اوقات احساس می‌شود دسـتگاه‌های مرکزی فکری و فرهنگی و سیاسی دچار اختلالند و تعطیلند؛ اینکه در وضعیتی که ما این همه مسائل مهم فرهنگی در کشور داریم، حالا فرض کنیم فلان آهنگ قبل افطار پخش بشود یا نشود، این می‌شود مساله اصلی، نامه‌نگاری می‌کنند؛ این پیداست این دستگاه اختلال پیدا کرده؛ مساله اصلی را از فرعی تشـخیص نمی‌دهند. وقتی این‌جوری دستگاه‌های مرکزی اختلال دارنـد، آن‌وقت اینجا شـما آتش به اختیاریـد. رهبر انقلاب فرمان «آتش به اختیار» را در صورتی که دسـتگاه مرکزی از انجام وظایف خود «ناتوان» و در تشـخیص اولویت دچار «مشکل» و دستگاه‌های فرهنگی و سیاسی دچار «اختلال» شدند صادر کردند. ایشان با گفتن اینکه «قرارگاه مرکزی دسـتور می‌دهـد اما چنانکه قرارگاه مرکزی اختلال دارد، شما افسران جنگ نرم، آنجا آتش به اختیارید»، عملا راه را بر تحریف‌کنندگان و کینه‌توزانی که مترصد فرصتی هستند تا بیانات ایشان را تحریف کنند و آتش به اختیار بودن را بی‌قانونی و هرج و مرج‌طلبی معنا دهند، بستند اما با این حال برخی بر تحریف سخنان رهبر انقلاب همانند تحریف امام و بیانات‌شـان اصرار کردند و گویا تحریفی که امام بزرگوار را هدف قرار داده بودند این بار به امام حاضر (رهبر انقلاب) رسـیده است و جریانی در داخل کشور برای پیشبرد منافع شخصی، بیانات ایشان را به روش‌های مختلف تحریف می‌کند و ایـن تحریف تا جایی پیش می‌رود که رهبر انقلاب خود شـخصا وارد می‌شوند و بر عدم تحریف و تعبیرهای ناروا از بیانات‌شان تاکید می‌کنند. بر کمتر کسـی پوشیده است که تعبیر «آتش به اختیار» رهبر انقلاب در قبال دسـتگاه‌هایی کـه دچار اختلال در عملکرد و کج‌فهمی در اولویت‌ها شـده‌اند یک امر کاملا عادی و منطقی است، چرا که جامعه مسلمان انقلابی نمی‌تواند در برابر «عمکرد ناصحیح و ناصواب» دستگاه‌های کشور دست روی دست بگذارد و به بهانه اینکه وظایف قانونی فلان دستگاه یا نهاد به ما مرتبط نیست، با سستی و سادگی از کنارش بگذرد. اما سوالی که مطرح می‌شود این است: چرا و چگونـه از بیانات رهبر انقلاب بـه هرج و مرج و بی‌قانونی تعبیر و تحلیل کردند؟ مگر این جماعت درک و فهم جملاتی که کاملا شفاف و بیّن بیان شده است را ندارند؟ از کجای بیانات رهبر انقلاب می‌توان چنین برداشت غلط و چنان تحلیل و تفسیر غلط‌تری ارائه کرد؟ آن هم بیانات رهبر جمهوری اسلامی که فصاحت در کلام و بلاغت در بیانش زبانزد خاص و عام است. نباید فراموش کرد «تحلیل‌کنندگانی که در قامت اپوزیسیون در داخل نظام جمهوری اسلامی»، سخنان رهبری را تفسیر و تحلیل کردند یا بهتر بگویم تحریف‌کنندگانی که بی‌مزد و مواجب در داخل کشور «زرادخانه‌ای» برای دشمن درست کرده‌اند بیشتر از دوسـتداران انقلاب و امام و رهبری، قانونمداری و فصل‌الخطاب بودن قانون در منظومه فکری و عملی رهبر انقلاب را در تمام اتفاقات داخلی درک کرده و می‌کنند. بطور مثال آنجایی که عده‌ای بر ابطال انتخابات در سال ۸۸ اصرار می‌کردند و با بی‌قانونی و راه انداختن کارناوال‌های خیابانی کشور را به لبه پرتگاه بردند، رهبر انقـلاب بر فصل‌الخطاب بودن قانون تاکید داشـتند. یا وقتی رهبر انقلاب به نیروهای انقلابـی و آحاد مردم در وقایع مختلف از جمله در حمله به سفارت انگلیس و عربستان و تجمعات مردمی در زمان تصویب برجام، بر تکیه بر قانون و قانونمداری تاکید می‌کنند چگونه می‌توان آتش به اختیار بودن را هرج و مرج و خودسری تعبیر کرد؟ اما جماعتی در کشور بنابه دلایلی، از تحریفات خود دست برنمی‌دارند و بر مشی انحرافی خود پای می‌فشارند، حال این تحریف امام خمینی را هدف گرفته باشـد یا امام خامنه‌ای را. این‌بار رهبر انقلاب با اشاره به شـرایط فرهنگی کشـور بر اقدامات خودجوش و نه خودسـرانه دانشجویان و جریان انقلابی تاکید کردند و با بیان «آتش به اختیار بودن افسـران جنگ نرم» در قبال مسـائل فرهنگی که با ولنگاری روبه‌رو اسـت، به نیروهای خودجوش انقلابی و دوسـتداران اسلام و انقلاب ضمن اعلام ادامه حرکت‌های خودجوش مردمی برای اصلاح فرهنگ، نشان دادند فرهنگ به‌عنوان یکی از مسائل اصلی و زیربنایی کشـور اسـت؛ فرهنگ یک جامعه همانند هوای تنفسی آن جامعه است و تا فرهنگ اصلاح نشود و مراکز فرهنگی و مدیران فرهنگی به اولویت‌های این عرصه توجه نکنند فضای فرهنگی کشور با ولنگاری بیشتری پیش خواهد رفت و با آوردن مثالی از کارزار جنگ نظامی نشان دادند «کارزار عرصه فرهنگ از کارزار نظامی اگر مهم‌تر نباشد و اگر خطرناک‌تر نباشد، کمتر نیست»؛ پس باید نیروهای مومن به انقلاب و اسـلام در برابر «ولنگاری‌ها و تشخیص‌های غلط و اختلال در عملکرد» دستگاه‌های کشور «آتش به اختیار» باشند. رهبر حکیم انقلاب در شـرایطی که دستگاه‌های عریض و طویل فرهنگی کشور از وزارت فرهنگ و ارشـاد اسلامی که اولویت اصلی‌اش را به «ربنای شجریان» اختصاص می‌دهد تا شورایعالی انقلاب فرهنگی که در برابر «سـند ننگین و فاجعه‌آمیـز ۲۰۳۰» چنان منفعلانه عمل می‌کند که رهبر انقلاب در جلسـه عمومی به این اتفـاق، اعتراض و گلایه می‌کنند، بر آتش به اختیار بودن جریان انقلاب تاکید می‌کنند. دقیقا در چنین شرایط و موقعیتی است که نیروی انقلابی و مومن به انقلاب اسـلامی همه توان و نیرویش را برای حل مشکلات کشور در دست گرفته و بسیاری از جوانان انقلابی به‌صورت خودجوش و مردمی در سراسـر کشـور جانانه برای اعتلای فرهنگ کشور تلاش می‌کنند، «آتـش به اختیار» بـودن در عرصه فرهنگ یک «تصمیم عقلانی» و کاملا منطقی و «امری پسندیده» و مقبول است، چرا که فرهنگ مثل هواسـت که انسان وقتی این هوا را استنشاق کرد، با هوایی که استنشاق کرده و با آن جانی که گرفته، می تواند ۲ قدم بردارد و جلو برود؛ بقیه کارها همه برخاسته از آن چیزی که استنشاق کرده است. چنانچه یک جایی، هوای مسـمومی تزریق بشود، نتیجه‌ای که در اندام‌ها دیده خواهد شد تابع آن مسمومیتی است که در این هواست. اگر فضا را با دود یا مخدری تخدیر کنند، وقتی انسان آن را استنشاق می‌کند، رفتارش متناسب با آن چیزی که استنشاق کرده می‌شود؛ فرهنگ یک چنین حالتی دارد پس در عرصه فرهنگ باید آتش به اختیار بود و آتش به اختیاری یک مسؤولیت است.

داستان آشنای «آتنه»!

سیدمرتضی صادقی: سـریال تلویزیونی امسال شب‌های رمضان شـبکه یک سیما، داسـتان زنی است که ۲۰ سـال پیش به‌رغم مخالفت شـوهر، پدر، مادر و برادرهایش، شوهر و بچه ۲ ماهه‌اش را رها کرده و پی خوشـگذرانی و زندگی راحت رفته است. فارغ از شخصیت‌های جانبی داستان و ارتباط آنها با شخصیت این زن که «آتنه» نام دارد، با پیش رفتن داستان به‌صورت شبانه شاهد آشکار شدن زوایای پنهان زندگی ۲۰ سال گذشته آتنه هستیم. زندگی گذشته او، به قول خودش مانند سیم بکسل به او چسبیده و او را می‌کشد و زندگی حالش را تحت تاثیر قرار داده است. هر روز یک موضوع جدید عیان می‌شود، یک روز پدر غصه‌دار می‌شود، یک روز رگ غیرت برادر می‌جنبد. خلاصه! کوهی از معضلات از بی‌آبرویی در گذشته تا بدهی سنگین فعلی، همه و همه اطرافیانش را درگیر کرده است.

تا اینجا هر قدر سـریال جلو می‌رفت به نظر بنده بیننده، داستان خیلی آشـنا و آشناتر به چشـم می‌آمد. مثل فردی که گاهی در خیابان می‌بینی و خیلی آشنا به نظر می‌رسد اما هرچه فکر می‌کنی به یاد نمی‌آوری کجا با او معاشرت کرده‌ای. این داستان را هم گویی دیده بودی ولی... .

بالاخره با فکر زیاد و مداقه بیشتر شب گذشته گمگشته‌ام را یافتم. فهمیدم چرا داستان این زن اینقدر تکراری به نظر می‌رسد. آری! داستان «آتنه» و گذشـته نامعلومش که تدریجا معلوم می‌شود، همان داسـتان دولت محترم یازدهم و اقدامات آن است. خواهش می‌کنم اگر به قلم نویسنده شک دارید، کمی تامل و تحمل به خرج دهید. حتما در سطرهای بعدی به بنده حق می‌دهید. اما داستان یازدهمین دولت جمهوری اسلامی ایران چنین است که رئیس آن آمده و نیامده، آه و افغان به پا کرد سفره مردم و معیشت آنها، فریاد کرد ایهاالناس آب خوردن شما هم در تحریم است و باید برویم با کدخدایان مذاکره کنیم که اوضاع شـما درست شود. رهبر دلش خون شد، هرچه گفت من به این مذاکرات خوشبین نیستم، هرچه بیانیه داد و خطوط قرمز را مشخص کرد، گوش کسی بدهکار نشد که نشد. علی‌ایحال، مذاکرات دوباره از سر گرفته شد. هتل کوبورگ، لوزان و... دیپلمات‌ها رفتند و آمدند، نشستند و برخاستند. بالاخره این رفت و آمدها برای مردم اگر نان نداشت برای دیپلمات‌ها لااقل حق ماموریت داشت. البته ما که بخیل نیستیم، زحمت می‌کشیدند نوش جان‌شـان. حاصل آن همه رفت و آمد و نشست و برخاست، شـد توافقی به نام «برجام». همه شاد و شادمان که اوضاع درست شـد. گفتند «گلابی و سـیب آوردیم» اما یادشان رفت دنباله‌اش بگویند «عزت تون رو بردیم». هنوز مهر توافق «برجام» خشـک نشده بود که تحریم‌ها یکی پس از دیگری از راه رسید. بیشتر که گذشت حقایق روشن‌تری از «آفتاب برجام» تابیده شد. معلوم شد اصلا قرار نبوده تحریم‌ها برداشته شود، معلوم شد ایران که یک طرف قرارداد اسـت اصلا حق شکایت از کدخدا را ندارد و اگر بی‌عقلی کند و شکایت کند همه تحریم‌های تعلیق شده، دوباره اجرایی می‌شود.

مردم صبور و امیدوار به دولت امید در شـوک تحریم‌های جدید و مسائل پیرامون آن بودند که به ناگاه واژه غریب «FATF» را شـنیدند. طبق گفته مسؤولان ظاهرا چیز مهمی نبود. فقط پذیرش مقررات مبارزه با پولشویی بود و بس، ما هم که آخر مبارزه با فساد. اما باز هم با گذشت زمان معلوم شد طبق این قرارداد باید حزب‌الله را در لبنان و حماس را در فلسطین تنها بگذاریم و ای‌کاش به همین جا ختم می‌شد، حالا باید حاج قاسم را هم تحویل دهیم چون اسمش در لیست کذا آمده است.

همـه در کش و قوس اینکه بالاخره سـردار را، سـرِ دار بدهیم یا نه بودند که ماجرای سـند «۲۰۳۰» یونسـکو عیانِ شد. اهمیت اجرایی شـدن این سـند و عمق پنهانکاری‌ها در این قضیه آنقدر بـود که فرمانـده را به میدان آورد. فریاد رهبـر جامعه و پیرو آن برخی نخبگان، کمی کار را برای «سند ۲۰۳۰» سخت کرد. اما چه بگویم که این قصه سـر دراز دارد و هنوز پشت‌پرده‌های «برجام»، «FATF» و «سـند ۲۰۳۰» آشـکار نشده و مردم مات و مبهوت مانده‌انـد، که قصه «دسـتورات اجرایی کمیته بال» سـر برآورده است. البته این هم موضوع مهمی نیست چون مسؤولان ما آن را «اصلاح نظام بانکی» خوانده‌اند. تا به اینجا هرچه جلوتر می‌رویم، پشت‌پرده‌های توافقنامه‌های بین‌المللی این دولت آشکارتر می‌شود. از «آتنه» شروع کردیم، بعد از گذشت ۲۰ سال دوری از خانواده‌اش حالا معلوم می‌شود در سـال‌های گذشته با یک نزول‌خوار ازدواج کرده، از نان حلال فروشندگی به قاچاق لوازم آرایش و لباس روی آورده و...، اکنون هم با ۵۵۰ میلیون تومان بدهی تبدیل به معشوقه یک قاچاقچی بدتر از خودش شده است، دارایی‌های همسر سابقش را یکبار ۲۰ سال پیش و یکبار حالا چوب حراج زده است.

شاید خواننده عزیز فکر کند قصد ما فقط و فقط بیان شباهت‌های آتنه و دولت یازدهم بوده اسـت که اگر اینطور باشد قطعا چنین فکری جفای مسلم در حق «آتنه» است. این دو اصلا قابل قیاس نیستند. معلوم نیست «آتنه» اصلا وجود خارجی داشته یا نداشته است، آنچه بدیهی است شخصیتی است ساخته و پرداخته ذهن نویسنده، لکن دولت یازدهم یک سیستم است، سیستمی که مردم ایران ۴ سال پیش به رئیس آن رای اعتماد دادند. اما «آتنه» هرچه باشد، با گذشت ۲۰ سال، سرش به سنگ خورده و نادم و پشیمان به خانواده پناه آورده است. «آتنه» خیلی سعی می‌کند خطاهای گذشـته را جبران کند. خیلی تلاش می‌کند آبروی به تاراج رفته خانواده را برگرداند. حالا او که دارای شـخصیتی نمایشی است و قابلیت چنین تحولی دارد، به نظر شـما آرزوی بزرگی است اگر از خدا بخواهیم مسـؤولان دولت ما هم پشیمان شوند و از این همه نهانکاری‌ها و تضییع حقوق ملت دسـت برداشـته و اقدامی برای جبران انجام دهند؟

خاطرات جبهه ۱۶

■ **کارت شناسایی**

موقع اعزام سپاهیان حضرت محمد (ص) بـود- آذر ۶۵- مـن و رفیقم هر کـدام برای رفتن به جبهه یک مشکلی داشتیم. او به علت تک فرزند بـودن و من کمی سـن. روز اعزام بعد از انجـام دادن کارهای مقدماتـی و زد و بندهای لازم رفتیم لبـاس نظامی گرفتیم. با بچه‌ها آمدیم داخل شهر. همه از ماشین پیاده شدند. ما دو نفر یواشکی لباس هایمان را عوض کردیم و بـرای بدرقه رزمنده‌هـا آمدیم کنار خانواده‌هایمان! اتوبوس‌ها که حرکت کردند در یک چشـم به هم زدن خودمان را رساندیم اما چون لباس شـخصی تنمان بود شاگرد راننده نمی‌گذاشـت برویم بالا. زیپ کاپشن و دکمه پیراهنمان را باز کردیم و گفتیم: این هم کارت شناسـایی. چون لبـاس زیرمـان نظامی بود. خنده‌ای کرد و گفت: قبول است. بیا بالا.

■ **گردن عاشق را که نمی‌شد زد**

برادرم اولین بسـیجی روستای ما بود که به جبهه رفت. من آن وقت دوازده، سـیزده سالم بود. بعد از دو سـه سال رفتم بسیج شهرستان ولی ضابطه سـنی داشتند و مرا نمی‌پذیرفتند. یک سـال در بسـیج رفت و آمد می‌کردم. خدا رحمت کند شهید «خواجه کجوری» را. مسؤول ثبت‌نـام بود و تقصیری هم نداشـت اما گردن عاشـق را هم که به قول قدیمی‌ها نمی‌شد زد. روز ۱۷ دی ۶۱ دوباره اعزام بود. خودم را انداختم زیر چرخ ماشین و گفتم یا مرا می‌برید یا همین جا می‌کشید. بدون پرونده رفتم منطقه.

■ **محافظه‌کاری**

سـال ۶۶ بار اولی بود که می‌خواسـتم به جبهه بروم و رودست خوردم. یعنی بعد از اینکه فتوکپی شناسـنامه را دستکاری کردم و سال تولدم را از ۵۰ به ۴۷ تغییر دادم، روز اعزام پدرم که با رفتنم مخالف بود اصل شناسنامه را آورد بسیج و پاک آبروریزی شد. گذشت تا ماه‌های آخر جنگ.

با سـه نفر از دوسـتان همکلاسی تصمیم گرفتیم در اعزام بعدی هر طور شـده شرکت کنیم. روز اعـزام مجتمع تعطیل بود. به بهانه کلاس فوق العاده با کیف و کتاب به شهر آمدم. دوسـت دیگرمان که منزلشان در بالاخانه بود و پنجره آن نزدیک درخت، موقع استراحت از بالای آن درخت سر خورد و پایین آمد. نفر سوم خانواده‌اش موافق بودند و مشکلی نداشت. یکی دیگر از بچه‌هـا بود که از فرط محافظه کاری، حتی ما تا آخرین دقایق اعزام نفهمیدیم ثبت‌نام کرده. داخل اتوبوس به هم برخورد کردیم.

■ **اینجا خانه ننه نیست**

بـه هر مکافاتـی بود ثبت‌نـام کردیم و به آموزش راه یافتیم. بعد از تقسیم به صف شدیم. بنشین، پاشو. بنشین.... بعد توجیه کردن شروع شد که اینجا خانه ننه نیست. هرکس عوضی آمده هنوز دیر نشده. اینجا جبهه است و از این حرف‌ها. خلاصه آن قـدر ما را این طرف و آن طرف کشیدند تا شب شد. برای خوابیدن داخل مسـجدی بردنمان که تا صبح جان کندیم؛ از بس پشه بود. دو ماه این وضعیت ادامه داشت. پس از آن به خط مقدم رفتیم. در گردان ادوات، خمپاره‌انداز شدیم. روزی داخل سنگر نشسته بودیـم. وقت ناهار بود. غـذا خورش قیمه بود. بچه‌ها می‌گفتند: پس این بادنجانش کو. هنوز حرفشان تمام نشده بود که یک گلوله مستقیم آمد داخل سـوله. گفتیـم: کاش از خدا چیز دیگری خواسته بودیم.

■ **راستش را بگویم می‌ترسیدم**

اول بنای رفتن به جبهه را نداشـتم. راستش را بگویم، می‌ترسیدم. هر روز پیغام می‌آوردند که یکی از دوسـتان به شهادت رسـیده. کم کم در خودم احسـاس حقارت می‌کردم تا اینکه حس جبهه رفتن در من پیدا شد. بعد از پذیرش و طی دوره آموزشی به غرب رفتم. آنجا بود که فهمیدم دشمنان اسـلام چقدر نامردند. من بی‌سیمچی بودم. در «ماضی بـن»، «محور ژریژه». نیروهای پایگاه‌های این محور همه از پیشمرگان کرد بودند. روز عید قربان بود. مردم روسـتا که اهل سـنت بودند به پایگاه آمدند و مرا به منزلشان بردند. دیگر اواخر یک ماه مأموریتم بود. برادر دانشجویی آمده بود وسایل بی‌سیم را تحویل بگیرد.

یک شـب قبل از برگشتن به محور ساعت ۱۲ شـب نیروهای دموکـرات به پایگاه حمله کردند. ما هم روی پشت بام کسی که میزبانمان بود خوابیده بودیم. در کردسـتان چون بام‌ها به هـم نزدیک و یا چسـبیده بودند روی آنها نگهبانی می‌دادند. با شـنیدن صدای تیر از جا پریدم. بدبختی پشت بدبختی. ترکش خمپاره به آنتن هفت تکه‌ای بی‌سیم خورد و تکه تکه‌تر شد. هر چه خواستم با محور تماس بگیرم نشد. دستگاه شروع کرد به سوت کشیدن. برای اینکه آن را خفه کنم محکم به زمینش زدم. خدایی بود، بی‌سیم با این ضربه درست شد و با برقراری ارتباط، گروه ضربت محور در یکی از پایگاه‌های نزدیک کمین بلافاصله به پایگاه آمدند و ما را از شر اشرار نجات دادند.

منبع: دائره‌المعارف «فرهنگ جبهه»